

قاعده و استثناء در قانون آئین دادرسی مدنی

دکتر نصرالله قهرمانی^۱

درج شده در مجله کانون وکلا- تابستان ۱۳۹۴

مقدمه

عنوان « قاعده و استثناء » که برتوله برشت برای یکی از تالیفات خود انتخاب کرد، از آن چنان جامعیتی برخوردار است که می توان از آن حتی در مباحث مربوط به آئین دادرسی مدنی هم استفاده کرد. برای نمونه می توان به قواعد و استثنائات زیر در این حوزه اشاره نمود:

۱. « قاعده قابل تجدیدنظر بودن همه احکام » و « استثناء غیر قابل تجدیدنظر بودن برخی از آنها ».
۲. « قاعده حضوری بودن احکام » و « استثناء غیابی تلقی شدن آنها در برخی موارد ».
۳. « قاعده فراغ دادرس » و « استثناء امکان صدور حکم اصلاحی توسط همان دادرس و... ».

این استثنائات و موارد مشابه به علت صراحت و وضوح و قابل پیش بینی بودن آنها در قوانین مورد تصریح قرار گرفته و در تالیفات حقوقی هم ابعاد آنها مورد بحث و فحص واقع شده است؛ اما برخی از این استثناء ها، نه تنها در حیطه توجه قانونگذار قرار نمی گیرد، بلکه از دید نویسندگان تالیفات حقوقی هم مغفول می ماند و بهتر است گفته شود در لایه های قواعد حقوقی به گونه ای استتار می نمایند که دیده نمی شوند و فقط در زمان عملی ساختن این قواعد تئوری، می توان به وجود آنها پی برد موضوع این نوشتار، بیان یکی از استثنای نانوشته، این قاعده معروف است که:

« دعوی و خواهی و تجدیدنظر باید توسط دادباخته بر دادبرده اقامه شود. »

قاعده - در بادی امر، این قاعده، غیر قابل خدشه به نظر می رسد و تصور هر نوع استثناء بر آن با منع پذیرش به بدهت عقلی مواجه می شود لیکن این قاعده هم مانند همه قواعد استثناء پذیر است. استثناء وارده بر این قاعده زمانی بروز می نماید که خواندگان دعوی بدوی متعدد باشند و دادگاه دعوی را متوجه یکی از آنها نداند ولی خوانده دیگر را در برابر خواهان محکوم نماید.

^۱. وکیل پایه یک دادگستری

اگر طبق قاعده عمل شود، محکوم علیه باید دعوی وخواهی یا تجدیدنظرخواهی خود را تنها به طرفیت محکوم له که خواهان دعوی بدوی بوده است مطرح سازد، زیرا اصل در وخواهی و تجدیدنظرخواهی، تقابل دادبرده واقعی، با دادباخته واقعی است و خواننده ای که دادگاه بدوی نسبت به وی قرار عدم توجه دعوی صادر کرده است تکلیفی در پاسخگویی به دعوی وخواهی و تجدیدنظرخواهی ندارد.

اما این قاعده در فرضی که در مرحله وخواهی و تجدیدنظر، دادگاه رسیدگی کننده، دعوی وخواه و تجدیدنظرخواه را بپذیرد و دعوی را متوجه خواننده ای بداند که نسبت به وی قبلاً در رسیدگی بدوی قرار عدم توجه صادر شده است، با یک استثناء بزرگ مواجه می شود. مثال های زیر به روشن شدن موضوع کمک میکند:

نمونه یک: « الف » به طرفیت « ب » و « پ » به خواسته مبلغی به عنوان خسارت ناشی از یک اقدام اضرار آمیز از باب مسوولیت مدنی طرح دعوی می نماید، دادگاه بدوی «ب» را مسوول ورود خسارت تشخیص و ضمن صدور حکم بر محکومیت وی به جبران خسارت، نسبت به «پ»، قرار عدم توجه دعوی صادر می نماید. « ب » نسبت به دادنامه صادره اقدام به طرح دعوی وخواهی یا تجدیدنظر علیه « الف » می نماید دادگاه رسیدگی کننده به این دعوی، دلایل «ب» را می پذیرد و دعوی را متوجه «پ» می داند. در این حالت مرجع رسیدگی کننده ثانوی با دو اشکال مواجه است.

۱- « پ » در دعوی وخواهی یا تجدیدنظرخواهی طرف قرار نگرفته است تا دادگاه بتواند به جای «ب»، او را محکوم به جبران خسارت کند.

۲- چنانچه دادگاه نسبت به «ب» هم قرار عدم توجه دعوی صادر نماید، با توجه به اینکه دادگاه بدوی، نسبت به «پ» هم قبلاً چنین قراری صادر کرده است عملاً دعوی بدوی، بدون صدور حکم ماهوی، مختومه می گردد و حال آنکه به زعم دادگاه بدوی، مسوولیت جبران خسارت خواهان به عهده «ب» و به زعم دادگاه رسیدگی کننده ثانوی به عهده «پ» بوده است.

آیا می توان بعد از صدور قرار عدم توجه دعوی نسبت به وخواه یا تجدیدنظرخواه، به «الف» تکلیف نمود دعوی خود را مجدداً طرح نماید؟؟

به طور قطع پاسخ باین سوال منفی است، زیرا مسوولیت جبران خسارت مورد مطالبه وی، بین خوانندگان دَوْران داشته است. به همین دلیل دادگاه بدوی «ب» را محکوم به جبران آن نموده است و دادگاه ثانوی با صدور قرار عدم توجه نسبت بوی، تلویحاً «پ» را مسوول جبران خسارت دانسته است، به عبارت دیگر خواهان دعوی بدوی با رعایت احتیاط کامل، اشخاصی را که در ورود خسارت بوی نقش داشته اند توأمأ طرف دعوی قرار داده است تا دادگاه، مسوول واقعی جبران خسارت را براساس دلایل و مدارک دعوی تشخیص و محکوم به پرداخت نماید. بنابراین چون فرض براین است که مسوولیت جبران خسارت به

عهده یکی از خوانندگان بوده است ولی در فرض قضیه که هیچ یک از آنان محکوم نگردیده اند، باید گفت در واقع بدعوی خواهان رسیدگی ماهیتی نشده است و این مورد می تواند یکی از مصادیق امتناع دادرسی از رسیدگی باشد.

همانگونه که اشاره شد، فرض قضیه ناظر به موردی است که دَوْران امر بین خوانندگان دعوی باشد، ولی حالتی که دادگاه، هیچ یک از خوانندگان را مسوول جبران خسارت نداند، بر فرض ما منطبق نیست و این مورد از قلمرو بحث ما خروج موضوعی دارد.

مثال ۲: کارفرمای دولتی یک پروژه ساختمانی در جریان اجرای پروژه، تعهدات خود را به سازمان دولتی یا عمومی دیگری انتقال می دهد (تبدیل تعهد) و پیمانکار چنین پروژه ای که بابت کارهای انجام شده قبلی خود مطالباتی از کارفرمای اولیه دارد، جهت وصول آن به هر یک از کارفرماهای قدیم و جدید مراجعه می نماید ولی آنان، هر یک با توجیه خاص خود، مسوولیت پرداخت این مطالبات را متوجه دیگری می داند پیمانکار ناگزیر از طرح دعوی علیه هر دو کارفرما می گردد. دادگاه در مقام رسیدگی، دعوی را متوجه کارفرمای دوم می داند ولی کارفرمای دوم نسبت به محکومیت خود علیه پیمانکار واخواهی می نماید.

حال چنانچه دادگاه بدوی با استدلال هایی که واخواه می نماید دعوی را متوجه او نداند آیا می تواند نسبت به واخواه قرار عدم توجه دعوی صادر نماید؟ و در صورت صدور چنین قرار، سرانجام دعوی پیمانکار چه خواهد شد؟؟

استثناء- برای خروج از این بن بست در هر دو مثال، باید به قاعده « دعوی واخواهی و تجدیدنظر باید توسط دادباخته بر دادبرده اقامه شود»، یک استثناء وارد کرد. واقعیت این است که در چنین مواردی، در دادنامه بدوی، دو دادبرده قابل تصور است: یکی خواهان که حکم به نفع او صادر شده است. دوم، خواننده ای که نسبت به او قرار عدم توجه دعوی صادر شده است زیرا اگر بپذیریم که دادبرده در معنای عام خود شامل شخص یا اشخاصی نیز می گردد که دادنامه ای له او صادر شده است می توان خواننده ای را که نسبت به او قرار عدم توجه دعوی صادر شده است را نیز دادبرده نامید. با این تعبیر استثناء نانوشته ای که بر قاعده از پیش ذکر شده وارد است، خود را نشان می دهد یعنی باید در دعوی واخواهی و تجدیدنظرخواهی، خواننده ای هم که نسبت بوی قرار عدم توجه دعوی صادر شده است، طرف دعوی قرار گیرد. در مثال نخست، «ب» باید در ستون تجدیدنظر خوانده، « الف » و « پ » را توأمأ طرف دعوی قرار دهد. در مثال دوم نیز کارفرمای محکوم به پرداخت مطالبات پیمانکار، باید نام پیمانکار و کارفرمای سابق را توأمان به عنوان «واخوانده» بنویسد تا چنانچه در رسیدگی ثانوی، دادگاه تشخیص دهد که دعوی متوجه

خواننده ایست که قبلاً نسبت به او قرار عدم توجه دعوی صادر شده است، بتواند بجای تجدیدنظرخواه یا واخواننده علیه وی حکم ماهوی صادر نماید.

نتیجه مترتب بر این بحث این است که چنانچه این ترتیب در واخواهی یا تجدیدنظرخواهی رعایت نشود دادگاه، باید دعوی واخواهی یا تجدیدنظرخواهی را به دلیل عدم رعایت اصول دادرسی نپذیرد؛ زیرا طرف قرار نگرفتن خواننده دوم دعوی بدوی، امکان مانور دادگاه رسیدگی کننده به دعوی واخواهی یا تجدیدنظرخواهی را در قبول دعوی به طرفیت یکی از خوانندگان عملاً از وی سلب می نماید و دادگاه ناگزیر است رای بدوی را حتی علیرغم قابل پذیرش بودن اعتراضات واخواه یا تجدیدنظرخواه تایید نماید چه در هر حال دعوی متوجه یکی از دو خواننده بوده است و چنانچه خواننده ای که به نفع وی قرار عدم توجه صادر شده است در دعوی واخواهی یا تجدیدنظرخواهی طرف قرار نگرفته باشد، دادگاه نمی تواند حکمی علیه او صادر نماید. در حقوق فرانسه در موارد مشابهی که علیرغم تعدد محکوم لهم، رای دادگاه بدوی نسبت به آنها غیر قابل تجزیه است، تجدیدنظرخواهی نسبت به رای بدوی را فقط در صورتی قابل قبول می دانند که همه افراد محکوم لهم، طرف دعوی قرار گیرند و چنانچه تجدیدنظرخواه از این موضوع غفلت نموده باشد، طبق ماده ۵۵۲ قانون آئین دادرسی مدنی جدید به دادگاه اجازه داده شده است که راساً دستور دهد همه محکوم لهم طرف دعوی تجدیدنظرخواهی واقع شوند.

هرچند، این مورد بر فرض ما کاملاً منطبق نیست ولی با توجه به سکوت قانون داخلی در این رابطه، یا باید از راه حل عملی که دادگاه های فرانسه انتخاب کرده اند برای حل مشکل تاسی نمود و یا در صورتی که در دادخواست واخواهی یا تجدیدنظر، خواننده ای که نسبت به وی قرار عدم توجه صادر شده است، طرف دعوی قرار نگرفته باشد چنین درخواستی به دلیل عدم رعایت تشریفات دادرسی باید رد شود.